

اسطوره‌ی هوم در شاهنامه

مهین میرزاییاتی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

□ کلمه‌ی هوم در برخی از داستان‌های شاهنامه آمده و به گونه‌ی است که نقش به‌سزایی را ایفا نموده و گویا نام گیاه و عابدی بوده است.

مقدمه

اساطیر نشان‌دهنده‌ی فرهنگ و نحوه‌ی تفکر مردمان در دوران‌های کهن است و زبان گویای تاریخی‌ست از دوران پیش تاریخ، سخنگوی بازمانده‌های گران‌بهایی‌ست که از دل خاک‌ها بیرون کشیده می‌شود یا در دل کوه‌ها و سنگ‌ها یافت می‌گردد. اساطیر نماینده‌ی تلاوم زندگی فرهنگی یک ملت و به‌نوعی تاریخ آن است. در این مقاله تنها پیرامون موضوعی کوچک از مجموعه‌ی بزرگ شاهنامه به‌نام هوم پرداخته شده و درون‌مایه‌ی آن در نوشته‌های باستانی و اساطیری مورد بررسی قرار گرفته است.

هوم

هوم در شاهنامه

بندکننده افراسیاب است که در میان ثلث زمین و در بین دیوار آهنین احاطه شده بود.

هوم در اسطوره

نام گیاهی مقدس که آن را در هاون می‌سایند و شیریه‌ی آن را از صافی‌یی که از موی گاو درست شده است می‌گذرانند و آن را با آب دعا خوانده شده، مخلوط می‌کنند و این کار هم به عهده‌ی هفت موبد بوده است که به‌مراسم هوم‌سایمی معروف بوده است و سپس آن را طی مجالسی خاص و مذهبی برای فدیهدادن به‌کار می‌برده‌اند. به‌طوری که می‌نویسند امروزه این مراسم توسط دو موبد به‌نام‌های زوت و راسپی انجام می‌گیرد و پلینی کوبیدن این گیاه را در سرزمین‌های ماد، پونت و نیز بخشی از ارمنستان ذکر کرده است. در دینکرد، به جادوگری به‌عنوان نخستین شکل از اشکال سه‌گانه موجود در دین ایرانی اشاره شده است. فرقه‌یی که در آن آفریننده به‌صورت تبه‌کار مطلق تصور می‌شود. پلو تارک می‌گوید: هم‌چنین زردشت به آن مردمان آموخت تا برای اورمزد (اورمزس، روشنایی) نذورات و شکر‌گزاری و برای اهریمن (اریمانوس، تاریکی و جهل) مویه و زاری و فدیهدای گمراه‌کننده پیشکش کند. این شیوه‌ی عملکرد ظاهراً در دین نوشته‌های ایرانی که طبیعت‌پرستی، تأثیرات زردشتی یا نفوذ مغان را نشان می‌دهد نادیده گرفته شده است. ایشان برای نیایش اهریمن گیاه خاصی موسوم به هوم را در هاون می‌سایند و هم‌زمان از همدس (مصری اوزبویس، یونانی پلوتو) استمداد می‌جستند. آن‌گاه ساییده آن را با خون گرگ قربانی شده، می‌آغشتند، سپس در مکانی تاریک می‌گذرانند که در معرض نور خورشید نباشد در واقع آنان معتقد بودند که برخی از گیاهان به‌ایزد نیکی تعلق دارد و برخی دیگر از آن دیوان اهریمنی‌ست.^۱

رنگ حیات قلب و رنگ سرخ، رنگ حیات و همت و رنگ زرد، رنگ ضعف است». (مجموعه‌ی مقالات همایش بین‌المللی شیخ نجم‌الدین کبری، ص ۱۱۶ و ۱۱۴)

اما برای تهی‌شدن از تمام رنگ‌ها و برخاستن از کفر رستمیت و عشقش که نماد آن رخس است، باید دل به دریای سیاهی که رنگ و نور ذات است، زده و در آن فنا شود، چنان‌که فناشدن فرجام سیر و سلوک هر عارفی‌ست، چون هنگامی که عارفی به فناء فی‌الله رسید به بقا ابدی که بقا بالله است، دست می‌یازد در شاهنامه این دریا به‌صورت چاهی مجسم شده است که رستم و رخس را که نماد پیر باطن و عشق است در کام خود می‌کشد.

جالب است که در فرجام و پایان این سفر شغاد هم که نماد سروش است به تیر رستم از پای درمی‌آید و این امر نشان‌گر این است که رستم به مقام «لی مع‌الله» رسیده است و به‌قول شیخ محمود شبستری: فرشته گرچه دارد قرب درگاه نگنجد در مقام لی مع‌الله

منابع

- ۱- قرآن، ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای، مهدی.
- ۲- عرفان اسلامی، انصاریان، حسین، انتشارات پیام آزادی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۳- شرح فارسی مصباح الشریعه، گیلائی، عبدالرزاق، به تصحیح سیدجلال‌الدین محدث (ارموی)، نشر صدوق چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- ۴- مفاتیح‌الجنان، قمی، شیخ عباس.
- ۵- داستان‌هایی از شاهنامه‌ی فردوسی، صاعی (شریعت‌پناهی)، مسعود، انتشارات جانزاده، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۶- فرهنگ اشعار حافظ، رجایی، احمدعلی، انتشارات علمی، چاپ هشتم، ۱۳۷۵.
- ۷- ممدالهمم در شرح فصوص‌الحکم، املی حسن‌زاده، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۸- تجربه‌ی دینی و مکاشفه‌ی عرفانی، فعالی، محمدتقی، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۹- ابعاد عرفانی اسلام، شیمیل آن ماری، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
- ۱۰- عارفانه‌ها، معصومی، رضا، نشر اشاره، چاپ ششم، ۱۳۷۱.
- ۱۱- مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز، لاهیجی، شمس‌الدین محمد، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا بزرگ‌خالقی و عفت کرباسی، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- ۱۲- دو رساله‌ی عرفانی در عشق، تصنیف غزالی احمد و پاخرزی، سیف‌الدین به‌کوشش ایرج افشار، انتشارات صفی‌علی‌شاه، چاپ سی‌ام، ۱۳۸۰.
- ۱۳- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، سجادی سیدجعفر، انتشارات طهوری، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
- ۱۴- پرتو عرفان، کی‌منش عباس، انتشارات سعدی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۱۵- مجموعه‌ی مقالات همایش بین‌المللی شیخ نجم‌الدین کبری، ناشر راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در ترکمنستان، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۱۶- گلشن‌راز، شبستری، شیخ محمود، به تصحیح پرویز عباسی داکانی، انتشارات الهام، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- ۱۷- شاهنامه‌ی فردوسی، ژول مول، ترجمه‌ی جهانگیر افکاری، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۹.
- ۱۸- فرهنگ فارسی، معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶.
- ۱۹- کلیات دیوان شمس، مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد، مقدمه‌ی بامداد جویباری، انتشارات گلشانی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۲۰- به پاک خورشید، صادقی، امیر، مقدمه‌ی محمودی بختیاری، علی‌قلی، انتشارات سرای مهر، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۲۱- مثنوی معنوی، مولوی بلخی، جلال‌الدین، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

هوم در حماسه

نام عابدی‌ست.

هوم در اوستا

با صفت دور دارنده‌ی مرگ آمده و مورد تقدیس است و همه‌ی می‌ها را خشم خونین سلاح در پی است، اما می‌هوم را رامش و راستی.

هوم در مینوی خرد

مرتب‌کننده‌ی مردگان.

هوم در نوشته‌های پهلوی

یکی از ایزدان بوده است.

مسعودی در کتاب خود هوم را مایه و خمیر معرفی نموده است.^۲ به‌طور کلی می‌توان گفت هوم که در دنیا مینوی ایزد است و در دنیای گیتی گیاه دشمنان را دور می‌سازد، درمان‌بخش است و سرور گیاهان به‌شمار می‌آید. همتای هندی آن (سومه) است که هم گیاه است و هم خدا. هوم آسمانی را پسر اورمزد به‌شمار آورده‌اند و او را موبدی آسمانی دانسته‌اند که همانند موبدان به خدایان فدیه نثار می‌کند. فشردن آیینی این گیاه نوعی قربانی غیرخونین است. قربانی شدن او موجب شکست شر است. این گیاه خودبه‌خود نیرو می‌دهد و شفا می‌بخشد و اگر آن را تقدیس کنند، نیرویی معجزه‌آسا پیدا می‌کند. هوم را که در مراسم دینی، تقدیس می‌کنند، نمادی می‌دانند از (هوم سپید).

هوم سپید

که آن را گوکرن نیز می‌خوانند، گیاهی اساطیری‌ست که در ته دریای فراخکرد می‌روید و بی‌مرگی می‌آورد و در بازسازی جهان یا فراشگرد به‌کار خواهد آمد. اهریمن برای از بین بردن هوم سپید وزعی را در دریای فراخکرد به‌وجود آورده و در مقابل، اورمزد دو ماهی مینوی را مامور نگاهبانی آن کرده است.

به چهار مردی که جزء نخستین فشاردهندگان هوم هستند، فرزندان شایسته‌یی عطا می‌شود و یونگهان، جمشید را می‌یابد، آبتین (اتفیان) صاحب فریون می‌شود، سریت (ثریته) گرشاسب را و پوروشسب زردشت را به پادشاهی می‌گیرند.

در هوم شخصیت جنگنده‌یی را نیز می‌توان تصور کرد که با شر مبارزه می‌کند. او ایزدی‌ست که خود را در مراسم قربانی، قربانی می‌کند تا مردمان رنگی بیابند. حضور ایزدی او در روی زمین در گیاه تقدیس شده‌یی که به‌صورت طبیعی در کوه‌ها می‌روید آشکار است.^۳

متوجه شدیم که آن‌چه حماسه از این هوم می‌گوید با آن‌چه اساطیر درباره‌ی او می‌گویند متفاوت است. اما این تفاوت در کارکرد او تغییری نکرده است. اگر او گیاه مقدس و ایزد اساطیر است، پهلوان و مرد ایزدپرست حماسه هم هست. در اسطوره او برای زردشت گیاه و وسیله‌ی مقدسی‌ست که می‌تواند با آن (کالبد دیوان، درجان، جادوگران و پریان) را بشکند و نابود کند. درمان‌بخش و دور از آلائش است و در سرچشمه‌ی آب‌های اردویسورانه‌ی رومیده است و اکسیر زندگانی جلوبان از آن به‌دست می‌آید.

هوم دارنده‌ی مرگ است (و نه‌اند آن بر سر، زندگانی رزم‌آوران را به هنگام نبرد پاس می‌دارد، و به‌دیگر سخن، زندگانی پرستندگان خود را طولانی‌تر می‌سازد). این گیاه مقدس در سیر تکاملی اسطوره به ایزدی بدل

می‌شود که مستقیماً در شکستن و نابودی جادو سهیم است:

هوم درمان‌بخش شهریار زیبای زرد دیدگان در بلندترین قله‌ی کوه هراه ارت را می‌ستاید و از او می‌خواهد که (این کامیابی را به من بدای ارت نیکه بزرگوار که من افراسیاب تورانی نابکار را به بند آورم و بسته بگشتم و بسته برانم، بسته برای کیخسرو برم، تا او راروبروی دریاچه‌ی چیچست ژرف و بهین بکشد. در حماسه این هوم رابطه‌ی آسمانی خود را حفظ کرده و (سروش) در پیداکردن افراسیاب یاور اوست. حال آن‌که در تاریخ او فقط مردی‌ست زاهد و یا نیک‌مردی نیکوکار از بندگان خدا.

باری او نشانه‌یی‌ست از روابط اصلی جنگ بزرگ و فصل مشترک نیروهای خیر است. تلفیقی‌ست از انسان حماسه و انسان اسطوره. هم پهلوان است و هم نسبتی کیخسروی و الهی دارد. از سویی، هم نشانه‌ی قدرت کیخسروی‌ست و هم نشانه‌ی کناره‌جویی کیخسرو از زندگانی عادی و قدرت مادی، مقدسی‌ست که به دور از شهر و دیار آدمیان، در کوهی به ستایش ایزد مشغول است و این چه تجانس شگفتی با پایان کار کیخسرو دارد:

یکی مرد نیک اندر آن روزگار

ز تخم فریدون آموزگار

پرستار با فرّ و برز کیان

به هر باره با شاه بسته میان

پرستش‌گهش کوه بودی همه

ز شادی شده دور و دور از رمه

یکی کاخ بود اندر آن برزکوه

بدو سخت نزدیک و دور از گروه

پرستش‌گهی کرده پشمینه پوش

ز کافش یکی ناله آمد به گوش

هوم بی‌درنگ ناله‌ی افراسیاب را می‌شناسد، چرا که از پسی پیش در انتظار اوست و جنگ و گریز او را دنبال کرده و پیروزی خسرو را آرزو داشته است:

چنین گفت کاین ناله هنگام خواب

نباشد مگر آن افراسیاب

ناله‌ی افراسیاب، بانگ از دست‌شدگی اوست. صدای موجودی‌ست که همه‌ی تعینات خود را از دست داده است نه تنها بی‌پادشاهی و قدرت که بسی زبردست و آواره و ناچیز. او فقط (زمانی)‌ست که هنوز به پایان نرسیده است: یکی غار داری به بهره به چنگ

کجات آن سر تاج و مردان جنگ

کجات آن همه زور و مردانگی

دلیری و نیروی فرزاندگی

کجات آن بزرگی و تخت و کلاه

کجات آن بر و بوم و چندان سپاه

که اکنون بدین تنگ غار اندری

گریزان به سنگین حصار اندری

چنین است که بی‌هیچ چاره‌یی در برابر هوم تسلیم است و گرفتار. نیرویی در او نیست که مقاومتی کند. هوم که آمیزه‌یی‌ست از پهلوانی و دین. بی‌هیچ مانعی بازوی او را به کمند می‌بندد. زیرا افراسیاب دیگر نه پهلوان است و نه جادو. تن به مرگ داده است و از یأس و بی‌دلی‌ست که آماده‌ی تسخیر شدن است و ناله‌ی او آیا دعوت‌کننده‌ی هوم به دستگیری و گرفتاری‌اش نیست؟ افراسیاب چندان خوارمابه و زبون به چنگ هوم می‌افتد که شاعر نمی‌تواند شگفتی خود را پنهان دارد و لختی بر این درنگ می‌کند:

شگفت ار بمانی بدین در رواست

هر آن کس که او بر جهان پادشاست

جز از نیک‌نامی نباید گزید

بباید چمید و بباید چرید

ز گیتی یکی غار بگزید راست

چه دانست کان غار هنگ بلاست

توجیه منظومه کاملاً زمینی و انسانی است، این همان قانون اخلاقی تقدیر است، اما این تقدیر جز به یاری مردی زمینی و آسمانی فرا نمی‌آید. این واسطه‌ی بشری و ایزدی اگر نمی‌بود، شاید کیخسرو در حیرت جست‌وجویش تا ابد باقی می‌ماند. تشخیص و دریافت این راز حتا بر کیخسرو ممکن نیست. تنها چنین موجود شگفتی که بیش‌تر حماسی‌ست تا اساطیری، قادر به شکستن بن‌بست ماجراست.

هوم، حماسه‌ی بسی جذاب‌تر از هوم اساطیر است و مردی پهلوان‌گونه که کمندی بر جای زناز دارد. مردی‌ست باهوش و بی‌باک. شاعر او را به‌گونه‌ی که می‌پسندیده و می‌اندیشیده و ساخته است:

بیامد به کردار شیر زیان ز پشمینه بگشاد گردی میان

پرشش افراسیاب از هوم به‌هنگام گرفتار شدن، بسی دردناک است:

چه خواهی ز من، من کیم در جهان

نشسته بدین غار بالندهان؟

او حتا برای خودش نیز دیگر شناخته نیست. چنین موجودی با آن‌چه افراسیاب بوده است، بیگانه می‌باشد. هوم او را به ماهیت و کردار افراسیاب آشنا می‌سازد و آن‌چه بر دست او رفته است، یاد می‌کند. افراسیاب دیگر در پی هیچ چیزی نیست. با تلخی و ناباوری، پرسشی از هوم دارد که بی‌جواب می‌ماند. انگار در **شاهنامه** همواره پرسش‌های او بی‌جواب می‌ماند. گویی اگر اسطوره و دین، پاسخ‌هایی قطعی به چنین تردیدها و پرسش‌ها داشته باشند، حماسه از این حتمیت و قاطعیت فاصله دارد:

بدو گفت کائدر جهان بی‌گناه کرا دانی ای مرد با دستگاه

چنین راند بر سر سپهر بلند که آید ز من درد و رنج و گزند

ز فرمان یزدان کسی نگذرد و گر دیده ازدها بسپرد

هرچه هست کردار هوم در برابر چنین پاسخ‌هایی بسی قابل دقت است:

بپیچید دل هوم را زان گزند برو سست کرد آن کیانی کمند

بدانست کان مرد پرهیزکار ببخشود بر ناله‌ی شهریار

بپیچید و زو خویشتن در کشید به دریا درون جست و شد ناپدید

هوم که به ناله‌ی بر او دست یافته، اینک به ناله‌ی او را رها می‌سازد و

شگفت‌زده بر آب دریاچه‌ی چیچست خیره می‌شود. انگار اگر گودرز از آن‌جا

نمی‌گذشت، حیرت او را پایانی نمی‌بود. هوم آگاه شونده از وجود افراسیاب

است و گودرز منتقل‌کننده‌ی این آگاهی به کیخسرو، و این تلفیق دیگری‌ست

از حماسه و اسطوره، در پی بردن به هستی اهریمن.

پنهان شدن افراسیاب در دریاچه، انگار آمیختگی بدی و نیکی‌ست. این

ازدها و دیو خشکی و کورکننده‌ی چشمه‌ها، در آب ایمن شده است. آب مظهر

روشنایی و پاکی و افراسیاب مظهر تاریکی و پلیدی، درهم آمیخته‌اند. اما این

تاریکی و پلیدی‌ست که در دل روشنایی جای گرفته و از کلیت وسیع آن قابل

انتزاع است. نیرویی باید که این دو را از هم تمیز داده، جنا سازد. این نمودار

درون آمیختگی زردشتی‌ست. دو نیروی کاملاً متضاد هنوز درهم و آمیخته

می‌زیند.

کار اهریمنی افراسیاب با هجوم بر آب و فرورفتن او سه بار در دریای

وروکش برای یافتن فره آغاز شده، اینک با پایان او و پنهان شدنش در آب

تکمیل می‌شود و هوم عامل تمیز میان بدی و نیکی و جداکننده‌ی آن دو از یک‌دیگر است.

کیخسرو و کاووس به‌دیدار هوم می‌شتابند و به راهنمایی او گرسپوز را در کنار دریاچه به خام گاو می‌کشند. تا بدین شکنجه و عذاب، افراسیاب را به چنگ آورند. انگار هوم بهتر از دیگران به‌وجود عناصر نیک در هستی افراسیاب واقف است، می‌داند که خصلت گرفتارکننده‌ی افراسیاب چیست:

وراگر به بر باز گیرد سپهر بجنبد به گرسپوزش خون و مهر

چو آواز او یابد افراسیاب همانا بر آید ز دریای آب

افراسیاب به آواز و فغان گرسپوز از آب برمی‌آید. دیگر بیم جانش نیست.

پناهگاه جادویی خود را رها می‌سازد و به خشکی می‌آید؛ و از آن‌جایی که مهر

و خون در افراسیاب تعیین‌کننده و قار اوست و او فصل مشترک جادو و مهر

است. موجودی‌ست که می‌تواند این همه دل به مهر و در عین حال این همه

سنگدل باشد. جان رهاکردن به ناله‌ی برادر و نیز کشتن برادر کار اوست. اما

این دو برادر، اگرچه به مهر بدو پیوسته‌اند به کردار و اندیشه از هم دورند و

متضاد یک‌دیگرند. یکی گرسپوز است دستیار بدی، فتنه و دروغ، دیگری

اغریث است، تجسم نیروی خیر و اندیشه‌های نیک و راستی و یاری‌دهنده‌ی

نیکان. اما مصیبت افراسیاب در این است که مهر او به گرسپوز اختصاص

دارد.

شاید او بلوی‌ترین موجود حماسی‌ست. نمودار عمل و سلطه‌ی غریزه

بر وجود آدمی‌ست. اندیشه در او هنوز شکل تعیین‌کننده نیافته است و تابع

غریزه است، چنان‌که در انسان بلوی چنین است. دو برادر او نیز نمودار دو

نیروی غریزه و اندیشه‌اند. گرسپوز رفتار غریزی دارد و اغریث کرداری تابع

اندیشه. اردوی بدی و نیکی نیز به اعتباری براساس همین دو تقسیم

می‌شوند: نیروهای بدی را مهر به هم تلفیق می‌کند و نیروهای نیکی را

اندیشه.

افراسیاب به حکم غریزه از آب بیرون می‌جهد و گرفتار دشمن می‌شود.

اگر این خصلت مهر در او به چنین شدتی نبود، هرگز دستیابی بر او ممکن

نمی‌شد. در وجود افراسیاب نیکی‌هایی‌ست که همانا او را به دام می‌اندازد.

باری افراسیاب بدین تمهید از آب سر بر می‌آورد و به دلسوزگی برادر

می‌شتابد و هوم او را به کمند می‌گیرد و به خشکی می‌کشد:

گرفته ورا مرد دین‌دار دست به خواری ز دریا کشید و بیست

سپردش بدین‌سان و خود باز گشت تو گفستی که با باد انباز گشت

و بدین‌گونه است کاری را که از کسی ساخته نبود، توسط هوم انجام

گرفته و افراسیاب به دام افتاده است. ■

پی‌نوشت‌ها

I- Plutarchs - moralia - volume V, Translation by F.C Babbit,

The loeb classical library, Harvard university press,

1969, 112-113-115-183.

۲- مسعودی، ابوالحسن، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه‌ی ابوالقاسم یابنده، بنگاه ترجمه

و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۸۷-۳. این گیاه را با افندرا یکی می‌داند.

منابع

۱- مختاری، محمد، حماسه در رمز راز ملی، انتشارات توس، چاپ ارمنان، نوروز ۱۳۷۹.

۲- آموزگار، زاله، تاریخ اساطیری ایران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی

دانشگاه‌ها، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۶. ۳- معیری، هاید، مغان در تاریخ باستان، پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۱. ۴- عقیقی، رحیم، اساطیر و

فرهنگ ایران، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۸۳.